

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید
۰۳ جولای ۲۰۱۵

داکتر صاحب انصاری عزیز، سلام!

ممنون از این که دلتان به من می سوزد، ولی من فکر می کنم کسی که قابل ترحم است ما دیوانه ها نیستیم، بلکه شما هوشیاران جهان هستید!
به این جهان نگاه کنید، به این همه نفرت و جنگ و کشتار، به این همه ویرانی و بدبختی، آیا این همه بدبختی انسان ها کار ما دیوانگان است؟
بیانید و سخن مولوی را بشنوید که می گفت:

حیلت رها کن و عاشقانه دیوانه شو دیوانه شو و اندر دل آتش درا پروانه شو پروانه شو

یک بار به دنیای ما دیوانه ها داخل شوید؛ اگر "کلیم" وار از خانه ما آتش نبردید، باز حق دارید به تداوی من بپردازید، در غیر آن فکر می کنم اگر شما محترم در فکر علاج خویش باشید، بهتر خواهد بود!
منتها برای دیوانه شدن به گونه من، آتش عشقی باید در سینه داشت که من دیوانه در سینه دارم؛ نه با عشقی که شما و امثال شما در سر دارند!
نشاط اصفهانی می گفت:

هوسی کرده ام امروز که دیوانه شوم دست دل گیرم و از خانه به ویرانه شوم

چرا نشاط هوس فرار از خانه می کند؟؟

برای من از تحقیقات نویروبیولوژیک و... حرف نزنید، با این حرف ها کدام یک از دیوانگان جهان را زودتر علاج می کنید؟ سراسر جهان را دیوانه ها فراگرفته است. تا وقتی در جهان محرومیت و جنگ و دزد های نکتائی دار جنگ افروز پول اندوز وجود دارد، دیوانگی است.

دیوانگی، با پرسنتاژ در حد صد در صد با آمدن کودک به دنیا به وجود نمی آید.

محیط زندگی و سیستم سیاسی و مناسبات اقتصادی او را به مرور زمان و قدم به قدم دیوانه می سازد.

اگر شما می خواهید مرا، یا این همه دیوانه را، علاج کنید، اولتر نظام و سیستمی را علاج کنید که دیوانه می آفریند - همانگونه که زمانی خود بدان اعتقاد داشتید که این سیستم ها هستند که فقر و محرومیت می آفرینند و فقر و محرومیت منشای خودفروشی و دزدی و جهالت و دیوانگی است!

ببینید! در یکجا می گوئید: "خداوند کمک تان کند بنده از آن عاجز است." و در جای دیگر، درست به دنبال ابراز این عجز، می فرمائید: "باوجود همه من حاضرم جدی کمک تان کنم که از این حالت نارامی که در آن دست و پا میزنید

خارج شوید این را برایتان رایگان انجام داده و حاضرم شخصاً نزد تان بیایم. این یک پیشنهاد جدی است و ناشی از سوگند طبی، انسانی و افغانی ام میباشد..."

شما به من بگوئید که آیا این گونه سخن گفتن نشانه هوشیاری است؟ شما در جریان کمتر از یک دقیقه در یکجا می گوئید که من قابل علاج نیستم و در جایی دیگر می فرمائید که شما می توانید مرا کمک، یعنی علاج کنید! آیا شما به علاج احتیاج دارید، یا من؟ من نفهمیدم که بالاخره آیا من قابل علاجم، یا نه؟ اگر قابل علاج نیستم، چرا می گوئید علاج می کنید؛ و اگر قابل علاجم، چرا می گوئید قابل علاج نیستم؟

آیا با مریضان تان هم همین گونه حرف می زنید؟ شاید این نوع سخن گفتن هم از آموزه های همان تحقیقات نیرو... قرن ۲۱ باشد!!

به تکرار از خود و از دانش و تحصیل و علم و کار هائی که یک انسان در زندگی نموده است، یا از توانائی های خود سخن زدن، به نظر من می تواند دو دلیل داشته باشد:

یکی این که چنین انسانی خود را یک انسان استثنائی می داند و به آنچه است، بسیار غره است. تردیدی نیست که این نوع دید از خود، نوعی از بیماری است. در فرهنگ ما این چنین انسان ها را انسان های "از خود راضی" می گویند. شما می دانید که این کلمه بار مثبت ندارد! در این کار با تأسف شما در نزدیکی های جناب هاشمیان صاحب قرار دارید، فقط یک پله پائین تر!

دو این که چنین شخصی در زندگی کمبودی داشته است که به سختی رنجش می دهد. و او با ذکر مکرر یک کار مهمی که توانسته در زندگی انجام بدهد، می خواهد این احساس کمبود را، با کشیدن موفقیتش در یک زمینه به رخ دیگران، در خود سرکوب کند. من دیوانه که فکر می کنم چنین کار زیبنده نیست، شما هنوز جوانید، می توانید جلو این عیب و کشش ویرانگر را بگیرید، اما برای جناب هاشمیان صاحب شاید دیر باشد!

در قسمت موضوع دومی که شما از آن یاد نموده اید؛ من تنها خواسته ام و عده های شما را که به مردم داده بودید به یاد شما بیاورم. من تنها می خواستم، از شما بخواهم که با مردم راست باشید و آنچه را که می دانید بگوئید! من به نام همان انسان ها از شما خواهش کردم که با استفاده از علمی که دارید کمی در باب افکار پنهان و اعمال ظاهراً خیرخواهانه آقای هاشمیان، به ویژه در خصوص آن موضعگیری اش چیزی بگوئید.

مطرح ساختن قضیه فعالیت های استخباراتی، چیزی که ساخته ذهن شماست، نشان می دهد که وضع شما هم در دیوانگی از وضع من چندان بهتر نیست! ارتباط دادن سخنانی من به چیزی که اصلاً به ذهن من وجود نداشته است، خود علامت بیمار بودن شما را نشان می دهد. می گویند: "دزد به سر خود پر دارد." من به هیچ انسانی اشاره نکرده ام؛ و نه چنین شخصی را می شناسم. چنین مطالبی را برای اولین بار از زبان شما می شنوم.

شما در جایی از نوشته تان یادآور شده اید که "کار من فعلاً سیاست ... نیست." در این مورد اگر زندگی بود، گپ خواهیم زد! همچنین در مورد این که کی جامه سپید است، و کی سیاه جامه!

من از عقب ماندن از کاروان یا کاروان ها هیچ غمی ندارم؛ زیرا من خیلی از کاروان ها را شاهد بوده ام که به مقصد نرسیده است. و کاروان موجود را به شما تیریک می گویم. خدا کند به خیر و به زور "بازوی خود" - با تعصبی که دامن برخی ها را گرفته است - به منزل برسد!

داکتر صاحب محترم! انسان ها امروز به اندازه ای هوشیار شده اند که حتی از چرخاندن چشم یک انسان می دانند که او چه چیزی در کله دارد. شما برای چه تلاش می کنید، خیلی ها آن را می دانند! برای کسانی که تا کنون شما را نشناخته اند، هم من و هم شما موقع می دهیم. زمان همه چیز را حل می کند؛ مانند آتش کوره زرگر!

فکر می کنم همه حرف ها زده شده است. باقی سخن ها را می گذاریم برای زمان هائی که باز هم با هم روبه رو شویم و از این مراحل هم بگذریم و ببینیم که حاصل کار های ما چه بوده است. دنیا کوچک است و امکان ندارد که ما گاهی و در جائی با یک دیگر روبه رو نشویم.

روشن ساختن این نکته را که چرا با آن که من برای تان نوشتم که جواب تان را در جای دیگری بخوانید، به اینجا می فرستم، از برای این است که فکر کردم شاید شما یا جناب هاشمیان صاحب به آن جا سرزنش و در نتیجه بحث به یک "مونولوگ" تبدیل شود!

یک توصیه دوستانه: اگر برای تان ممکن باشد کتاب "عقل ترین دیوانه"، نوشته فرهاد ناجی را یک بار بخوانید. می دانم زیاد مصروف هستید، اما ارزش یکبار خواندن را دارد. کتاب پر حجمی نیست؛ شاید هفتاد یا هشتاد صفحه باشد. بهروز و پیروز باشید